

۲۲۲۹۶۳۳
۱۴۰۱/۳/۱۶

جامعه‌شناسان

در محکمه جرم‌شناسان

(باروکیه در روانشناسی جنایی)

www.ketab.ir

دکتر عباس قاقاهنده

پژوهشگر جرم‌شناسی

دکتر مجید یار

عضو کرسی نشین جرم‌شناسی دانشگاه لن کتر

خسرو
داد

سرشناسه	یار، مجید، ۱۳۵۱ - Yar, Majid, 1972
عنوان و نام پدیدآور	جامعه‌شناسان در محکمه جرم‌شناسان (با رویکرد روانشناسی جنایی) مؤلفین مجید یار، عباس قاقاهنده؛ ویراستار ادبی زهرا عبدالحسینی. تهران: دادگستر، ۱۴۰۰. ۷۲۰ ص: جدول. ۲۵۰۰۰۰ ریال : 978-600-282-205-5
مشخصات نشر	تهران: دادگستر، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۷۲۰ ص: جدول.
شابک	۲۵۰۰۰۰ ریال : 978-600-282-205-5
وضعیت فهرست نویسی	نییا
یادداشت	واژه‌نامه.
یادداشت	کتابنامه: ص. ۷۱۳ - ۷۲۰.
موضوع	جرم و جنایت -- جنبه‌های روانشناسی
موضوع	Crime -- Psychological aspects
موضوع	روان‌شناسی جنایی
موضوع	Criminal psychology
موضوع	جرم و جنایت -- جنبه‌های جامعه‌شناختی
موضوع	Crime -- Sociological aspects
موضوع	بزهکاران بیمار روانی
موضوع	Mentally ill offenders
شناسه افزوده	قاقاهنده، عباس، ۱۳۶۸ -
شناسه افزوده	Ghagha Handeh, Abass
رده‌بندی کنگره	HV ۶۰۳۰
رده‌بندی دیویی	۳۶۴
شماره کتابشناسی ملی	۳۶۴۱۱۱
طلاعات رکورد کتابشناس	فیبا

جامعه‌شناسان در محکمه جرم‌شناسان

مؤلفین: دکتر مجید یار - دکتر عباس قاقاهنده

ویراستار ادبی: زهرا عبدالحسینی

ناشر: انتشارات دادگستر

چاپ اول: مهر ۱۴۰۰

شمار: ۳۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۸۲-۲۰۵-۵

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای نشر دادگستر محفوظ است. تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

دفتر مرکزی انتشارات: تهران، میدان حضرت ولی عصر (عج)، بلوار کشاورز،

ابتدای خیابان فلسطین، کوچه شهید ذاکری، پلاک ۶، واحد یک

تلفن: ۸۸۹۰۴۴۶۵ - ۸۸۹۰۵۴۶۰ فکس ۸۸۹۱۰۳۳۳

کدپستی: ۱۴۱۶۷۵۳۶۸۱

آدرس سایت: www.dadgostarpub-ir

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
فصل اول - مرض شناسی اجتماعی و جرم.....	۲۹
فصل دوم - قاعده رفتار مجرمانه.....	۴۹
قانون شماره یک.....	۴۹
قانون شماره ۲.....	۶۰
فصل سوم - تنش های خانوادگی.....	۶۷
فصل چهارم - بزهکاران نوجوانان.....	۸۵
فصل پنجم - اختلالات روان تنی و جرم.....	۱۲۷
فصل ششم - مجرم و غیرمجرمی که گرفتار اختلال عاطفی است.....	۱۴۵
تفاوت های موجود بین فرد روان نژند و شخص بزهکار.....	۱۵۰
شباهت های فرد روان نژند و شخص بزهکار.....	۱۵۶
فصل هفتم - طبقه بندی مجرمین.....	۱۵۹
فصل هشتم - مجرمین حاد و مزمن.....	۱۶۷
۱- مجرمین روان نژند.....	۱۷۲
۲- مجرمین مبتلا به اختلالات عصبی و مجرمین پسیکوپات واقعی.....	۱۸۰
۳- مجرمین روان پریش و ناقص العقل.....	۱۹۳
فصل نهم - مجرمین جنسی.....	۲۰۳
فصل دهم - شخصیت قاتلین.....	۲۳۷

۲۵۸.....	قتل عارضه‌ای
۲۶۷.....	قتل آشکار
۲۷۱.....	فصل یازدهم - آزمایش روانی، روانپزشکی مجرم
۲۸۰.....	الف - اطلاعات تاریخی
۲۸۰.....	۱- سابقه خانوادگی
۲۸۱.....	۲- تاریخچه رشد
۲۸۲.....	۳- تاریخچه آموزشی و حرفه‌ای
۲۸۳.....	۴- تاریخچه اجتماعی
۲۸۳.....	۵- تاریخچه پزشکی
۲۸۵.....	۶- تاریخچه جنسی
۲۸۶.....	۷- تاریخچه جنایی
۲۸۸.....	ب - آزمایش جسمانی
۲۸۸.....	۱- آزمایش جسمانی
۲۹۰.....	۲- آزمایش عصبی
۲۹۶.....	ج - اطلاعات روانپزشکی
۲۹۷.....	۱- ملاحظات کلی
۲۹۸.....	۲- ادراک
۳۰۰.....	۳- قوه درک
۳۰۳.....	۴- عواطف
۳۰۴.....	۵- رفتار
۳۰۸.....	د - آزمون‌های روانی
۳۰۹.....	۱- آزمون‌های معمولی هوش
۳۰۹.....	۲- آزمون‌های تشکیل مفاهیم
۳۱۰.....	۳- آزمون‌های برون‌افکنی شخصیت
۳۱۱.....	۴- آزمون‌های مختلف
۳۱۴.....	خاتمه آزمایشات
۳۱۴.....	۱- وضع خانوادگی و صدمات اولیه

۳۱۴.....	۲- عوامل معده
۳۱۴.....	۳- جرم
۳۱۴.....	۴- ساخت ناسازگاری
۳۱۵.....	۵- ساخت شخصیت
۳۱۵.....	۶- تشخیص توضیحی
۳۱۵.....	۷- تشخیص مسئولیت
۳۱۵.....	۸- توصیه‌ها
۳۱۷.....	فصل دوازدهم - حقوق جزا و روانپزشکی
۳۲۰.....	قواعد مک ناختن و دورهام و آثار تبعی آنها
۳۲۷.....	۱- آثار جنون که در زمان ارتکاب عمل مجرمانه موجود باشد
۳۲۸.....	۲- آثار جنونی که پس از ارتکاب جرم و قبل از محاکمه حادث می‌شود
۳۲۹.....	۳- آثار جنونی که در حین محاکمه حادث می‌شود
۳۲۹.....	۴- آثار جنونی که پس از محاکمه و در زمان اجرای مجازات حاصل می‌شود
۳۳۴.....	قانون و مجرمین نوجوان
۳۳۷.....	روانپزشک در دادگاه
۳۴۲.....	قانون و مجرم جنسی
۳۴۷.....	قانون و مجرم نابهنجار از نظر روانی
۳۵۱.....	فصل سیزدهم - نوسازی و تربیت مجدد مجرمین
۳۶۵.....	معالجه مجرمین مزمن
	معالجه مجرمینی که دچار اختلال‌های روان نژندی‌مشت هستند و مجرمین پسیکوپات
۳۷۲.....	واقعی
۳۸۳.....	معالجه مجرمین ناقص‌العقل و روان پریش
۳۸۵.....	سایر روش‌های روان درمانی
۳۸۹.....	فصل چهاردهم - جلوگیری از ارتکاب جرم
۳۹۲.....	نقش اولیاء
۴۰۰.....	اهمیت مدارس
۴۰۷.....	پیشنهادهای ملی

۴۰۸.....	تلویزیون، فیلمهای سینمایی و مجلات کودکان
۴۱۰.....	اداره برنامه‌ریزی عمومی
۴۱۴.....	مؤسسه تحقیقاتی
۴۱۷.....	فصل پانزدهم - هنجارها و ناپهنجاری‌های اجتماعی
۴۲۵.....	فصل شانزدهم - نظری بر تحقیقات روانشناسی و جامعه‌شناسی جنائی
۴۳۳.....	فصل هفدهم - مفهوم جرم و بزه و خلاف
۴۳۷.....	شناخت ریشه‌ها و عوامل بزهکاری
۴۳۷.....	اول - خانواده‌های ستیزه‌گر و متلاشی شده
۴۳۹.....	دوم - مدرسه
۴۴۰.....	سوم - تأثیر اجتماع و فرهنگ در بزهکاری نوجوانان
۴۴۱.....	چهارم - اثر تقیصه‌های جسمی و روانی در بزهکاری
۴۴۳.....	فصل هجدهم - مطالعه علمی بزهکاری یا جرم
۴۵۰.....	«علل گسترش و راه درمان جرم»
۴۵۶.....	«جامعه جرم خیز»
۴۶۱.....	فصل نوزدهم - زندگینامه مجرمین و بررسی علل و انگیزه‌های جرم
۵۶۷.....	فصل بیستم - طرح تحقیق پژوهش‌های جنایی
۵۹۰.....	عوامل اجتماعی، آموزشی و فرهنگی در رابطه با قتل و جنایت
۶۰۷.....	عوامل اقتصادی و شغلی در رابطه با قتل و جنایت
۶۱۵.....	عوامل حقوقی و وسایل و انگیزه‌های قتل
۶۳۱.....	علل، عوامل و انگیزه‌های روانی در رابطه با قتل و جنایت
۶۴۸.....	تحلیل جداول دویعدی قتل با انجام محاسبات آماری پیشرفته
۶۷۱.....	فصل بیست و یکم - نتایج پژوهش
۶۷۵.....	نتیجه‌گیری
۶۷۷.....	واژه‌نامه
۷۰۹.....	کتابنامه

مقدمه

ریشه‌های اصلی بزهکاری را باید در کل حیات اجتماعی و نوع خاص روابط انسانی جستجو کرد. انواع نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی از قبیل فقر، تورّم و گرانی، بیکاری، فقدان امنیت مالی و حقوقی و سایر عواملی که باعث «محرومیت» می‌شوند، زمینه مساعد را برای ارتکاب جرم فراهم می‌کنند.

از طرف دیگر ماهیت ارزش و ضوابط فرهنگی حاکم بر جامعه که فرضاً همبستگی گروهی و صبر و تحمل فردی را تشویق می‌کنند و یا بر موفقیت مادی و منافع فردی تکیه دارند، انگیزه‌های لازم را برای زیستن در حریم قانون یا بالعکس در درگیری‌های مجرمانه، فراهم می‌سازند. بدیهی است که عوامل فامساعد و محروم‌کننده بر گروه‌های مختلف اجتماعی به صورت یکسان اثر نمی‌کند. بعضی گروه‌ها از رفاه برخوردارند و برخی در سخت‌ترین شرایط به زندگی ادامه می‌دهند. با این وصف تمایل گروه‌های محروم به ارتکاب جرم به هیچ‌وجه لزوماً از گروه‌های مرفه بیشتر نیست. علاوه بر عوامل فرهنگی که در شکل واکنش اعضاء گروه‌های مختلف مؤثر واقع می‌شوند، ساخت شخصیت افراد نیز در این‌که آیا «محرومیت» را به صورت انفعالی و به عنوان یک واقعیت غیرقابل اجتناب می‌پذیرند یا برای رفع مشکلات در جستجوی تدابیر مفید و قانونی هستند، یا بزهکاری را برای حل مسائل فردی، اجتماعی برمی‌گزینند، تأثیر اساسی دارد. به عبارت دیگر در تجزیه و تحلیل نهایی افراد هستند که در شرایط مساعد به ارتکاب جرم کشیده می‌شوند و از این نظر علاوه بر بررسی شرایط و عوامل اجتماعی جرم که در دانش‌های «جامعه‌شناسی» و «جامعه‌شناسی کیفری» صورت می‌گیرد، شناخت عوامل و شرایط شخصی نیز که موجب اعمال مجرمانه می‌شود، ضرورت دارد و این شناخت موضوع مطالعه در «روانشناسی کیفری» یا «مجرمانه» است.

«میشل فوکو»^۱ روانشناس و جامعه‌شناس سیاسی معروف است که شخصاً در بسیار از محاکمات جنایی به عنوان متخصص روانپزشکی شرکت داشته و شخصیت مجرمین را از نزدیک مورد مطالعه دقیق قرار داده است. او از این تجربیات ارزنده شخصی حداکثر استفاده را به عمل آورده، ماجرای زندگی مجرمین را برای توضیح نظرات خود ذکر کرده است، که ما^۲ در این پژوهش از نظریات ایشان استفاده کرده‌ایم.

ما با چیره‌دستی جنبه‌های مختلف بزهکاری را بررسی کردیم و به‌عکس بسیاری از دیگر روانشناسان که تنها به بررسی جنبه‌های روانی بزهکاری پرداخته‌ایم، علل و اسباب اجتماعی جرم را نیز مورد مطالعه قرار داده‌ایم و در تعلیل بزهکاری قاعده‌ای بسیار جالب پیشنهاد کرده‌ایم که در خور توجه است.

در این کتاب در بررسی عمل بزهکاری به ناچار به بحث مسائل مربوط به تعلیم و تربیت و همین‌طور روانشناسی رفتارهای بیمارگونه نیز پرداخته شده و از این نظر کتاب علاوه بر فایده‌ای که مستقیماً از نظر شناخت علل روانی بزهکاری دارد، از دیدگاه «روانشناسی تربیتی» و «روانشناسی مرضی» هم مفید فایده است و امید که علاوه بر دانشجویان حقوق و روانشناسی، پدران و مادران نیز این کتاب را مطالعه و از نظرات دقیق ما در زمینه اثر تربیت پدر و مادر در شخصیت کودکان بهره ببرند.

سال‌ها است که اشخاص «ناسازگار» گوناگونی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در میان آنها کسانی بوده‌اند که از اختلالات روان‌تنی، «روان‌نژندی»^۳ و «روان‌پریشی»^۴ رنج می‌بردند و عده‌ای که قوانین را نقض کرده بودند. در کاوش عمیق راجع به روان اشخاصی که مرتکب جرایمی از قبیل دزدی منازل، تجاوز به عنف و حتی قتل شده‌اند این نتیجه حاصل شده که ضرورت دارد در درک اولیه نسبت به رفتارهای مجرمانه جهت‌یابی جدید صورت گیرد. احتیاج به یک جهت‌یابی جدید در طرز برداشت از آنها حتمی و ضروری است که مشخص می‌کند اصولاً حقوق جزا آینده و نمودار تاریخ

1. Michel Foucault (1926-1984)

۲. نویسندگان کتاب حاضر

3. Neurosis

4. Psychosis

روحیات عاطفی بشر در طول اعصار مختلف است و به صورت تکامل اجتماع جلوه‌گر شده است. با این وصف هر چند معمای «جرم» مربوط به اجتماع است، در عین حال معمای «فرد» در جلوه‌گری‌های گوناگون او نیز محسوب می‌شود.

می‌توان با توجه به توسعه حقوق بازخورد^۱ نسبت به بزه‌کاران را بهتر شناخت. در دوران‌های اولیه مردم از طریق رابطه خونی و فعالیت‌های مشترک از قبیل کوشش برای یافتن مواد خوراکی و تهیه آتش برای پختن آن به یکدیگر وابسته بودند. این گونه فعالیت‌های مشترک برقراری «رسومی» را ایجاب می‌کرد که بیشتر بر «تابو»^۲ (تحریمات مذهبی) مبتنی بوده و از روی میل یا ترس مراعات می‌شدند.

بنا به قول «ادوارد و سترمازک»^۳ این رسوم به تدریج به حقوق تبدیل شدند و همگان ملزم شدند در مقابل این نظام جدید سر تسلیم فرو آورند.

علت و انگیزه اطاعت از قوانین مبادله خدمات در میان اعضاء جوامع ابتدایی بود. این اصل دادوستد بر پایه ارتباطات عاطفی و اجتماعی که اساس جامعه ابتدایی بود، قرار داشت. نقض مقررات مربوط به تحریمات مذهبی جرم تلقی می‌شد و مجازاتی بی‌چون و چرا داشت و این باور و مسلک فکری، مطالعه درباره جرم و مجرم را زائد و غیرضروری می‌دانست. جامعه ابتدایی به انگیزه‌ای که باعث بروز اعمال مجرمانه می‌شد توجه نمی‌کرد بلکه فقط می‌خواست مجرم را مجازات کند تا احساسات انتقام جویانه مردم تسکین یابد.

از زمان‌های بسیار قدیم دو جرم آدم‌کشی^۴ و زنا با محارم^۵ همیشه (به استثناء چند مورد) از طرف اعضاء همه جوامع محکوم شده‌اند.

منع زنا با محارم از این جهت ضروری بوده که این فعل هم، همان‌گونه که مالیناوسکی^۶ بیان داشته، با پایه و مبنای فرهنگ مغایرت داشته است.

۱. در این کتاب ما «بازخورد» و «روحیه» را به جای واژه انگلیسی که به کار برده‌ایم.

2. Taboo

3. Edward Westermaccek

4. Homicide

5. Incest

6. Malinowski

مردم جوامع ابتدایی به خاطر آن که خود را از این تمایلات که می‌دانستند ضد اجتماعی است، مصون دارند، موانعی را به صورت «تابو» در مقابل آن به وجود آوردند. آنها از قوای خبیثه‌ای که معتقد بودند در آن «تابو»ها قرار دارد وحشت داشتند، همان‌طوری که از «جادوگری» می‌ترسیدند و تصور می‌کردند مجرم به وسیله جادو می‌تواند ارواح خبیثه را علیه سایرین به کار اندازد. لکن ترس از «تابو» در عین حال مبین ترس خود آنها از ارتکاب اعمال مجرمانه بود.

چون بشر جامعه ابتدایی عقیده داشت که رفتار او به وسیله «سرنوشت»، تعیین شده و یا تحت راهنمایی الهی قرار دارد دلیلی نداشت که در صدد کشف انگیزه اعمال خویش برآید. البته امروز مسلم است که در پس رفتارهای مجرمانه همیشه انگیزه و محرکی وجود دارد و وقتی این محرکات به آسانی کشف نمی‌شوند دلیل آن نیست که انگیزه‌ای برای بزهکاری وجود ندارد بلکه شاید این محرکات ناخودآگاه باشند. این انگیزه‌ها، حتی در صورتی که از خرافات، خواب یا افسانه‌ها ناشی شده باشند نیروی پرفردتی را تشکیل می‌دهند که رفتار مجرمانه را باعث می‌گردند.

با توجه به مطالب فوق تعجبی ندارد که در میان مدارک و متون حقوقی بسیار زیادی که از روزگاران اولیه باقی مانده اطلاعات کمی درباره خود «مجرم» دیده می‌شود. در مقایسه با این فقدان چشم‌گیر درک و شناخت نسبت به شخص مجرم، ملاحظه می‌شود که مردم همیشه نسبت به مجرمین عکس‌العمل شدیدی نشان داده‌اند. شاید در هیچ یک از شئون حیات انسانی، عواطف و دشمنی‌های مردم به شدتی که در بازخورد آنها نسبت به ناقضین قانون به چشم می‌خورد ابراز نشده باشد. وقتی شهروندان قانون‌شناس با بی‌رحمی در مقابل یک مجرم و عمل او واکنش نشان می‌دهند این فقدان بدان جهت نیست که می‌خواهند قانون اطاعت شود یا مجرم به مکافات عمل خود برسد بلکه بدان علت است که مجرم انگیزه‌های ضد اجتماعی درون خود را که بسیاری از مردم دیگر هم می‌خواهند بروز دهند ولی از ترس عواقب آن این کار را نمی‌کنند، به صورت فعل در آورده است. مردم به طور ناآگاه خود را با مجرم همانند می‌کنند^۱ چه خود آنها نیز تمایلات

۱. «همانند کردن» در مقابل اصطلاح Identification به کار برده شده است.

ضد اجتماعی خفته‌ای دارند که جامه عمل نبوشیده است. از این جهت نیابتاً مجازات مجرم را طلب می‌کنند و می‌پذیرند تا احساس گناه خویش را تسکین بخشند.

اولین بار در قوانین حمورابی^۱ (در حدود ۱۲۰۰ ق.م.) قانون قصاص (Lex Talionis) ملاحظه می‌شود. مطابق این قاعده هر جرمی که ارتکاب می‌یابد باید با تلافی عینی جبران گردد و این معنی با یک عبارات قدیمی «چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان» بیان شده است.

قاعده قصاص بعداً در قانون موسی ظاهر شد و در مسیحیت و قوانین مدنی و جزایی تا دوره خود ما تأثیر و نفوذ داشته است. انتقام جویی مبین غریزه حفظ نفس گروه بود که هر گونه نقض مقررات را تهدیدی نسبت به امنیت خود می‌دانست ولی این حس انتقام‌جویی در عین حال جلوه‌گر میل ناآگاه گروه بود که نیاز خود را به مجازات، نیابتاً در مجازات دیگران ارضاء می‌کرد. افکار مذهبی و ترس بشر از سرنوشت روح او سبب پیدایش این عقیده شده است که عدل بشری باید تا حدی آینه مجازات یا اجر و پاداشی باشد که انسان در آخرت دریافت خواهد کرد.

فقدان توجه و علاقه به سرنوشت مجرمین نتیجه مستقیم عقیده‌ای بود که بشر نسبت به فساد ذاتی طبیعت انسانی داشت. از آنجایی که وجود انسان طبیعتاً بد و شیطانی تلقی می‌شد اشکالی نداشت که به خاطر ارتکاب جرمی بی‌اهمیت به مجازات مرگ محکوم شود. مفهوم ضمنی نظریه آزادی اراده این بود که اراده آزاد مجرم سبب رفتار ضد اجتماعی و مجرمانه او شده است.

بدین ترتیب طبیعی بود که تحقیق درباره علل بزهکاری زائد و غیرضروری به نظر رسد. بر طبق این نظریه مجرم مرتکب جرم می‌شود زیرا اراده خود او وی را به ارتکاب جرم وامی‌دارد. این عقیده ایمان مردم را به وجوب انتقام جویی به عنوان اصل حاکم در مجازات‌ها تقویت می‌کرد و همین‌طور تحمیل مجازات‌های سنگین را تشویق می‌نمود. حتی امانوئل کانت^۲ که آزادی‌خواه قلمداد می‌شد زمانی چنین گفته بود که «قبل

1. Hammurabi
2. Emanuel Kant

از آن که کره خاکی نابود شود باید آخرین دزد را با روده آخرین قاتل به‌دار آویخت». علیرغم گرفتار مسیح که «بگذار کسی که بدون هیچ گناه است اولین سنگ را پرتاب کند»، تنها در اواخر قرن هیجدهم بود که مسئله رفتار انسانی‌تر و عطوفت‌آمیزتر نسبت به مجرمین مورد بحث جدی قرار گرفت. چزاره بکاریا^۱ که تحت تأثیر نویسندگان انسان‌دوست هم‌عصر خود، ولتر، منتسکیو، کندورسه^۲ و روسو قرار گرفته بود در سال ۱۷۶۴ به شدت علیه مجازات‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی که به مجرمین تحمیل می‌شد و روش اختیاری و دلخواه تعیین مجازات‌ها اعتراض کرد و اظهار کرد که در هر دعوی باید ملایم‌ترین مجازات ممکن را اعمال کرد. به علاوه مجازات باید متناسب با جرم و از طرف قانون معین شده باشد.

هرچند ممکن است این نظریه مکتب کلاسیک^۳ که مبتنی بر رعایت نفع عمومی است خطا به نظر رسد. در قانون جزای سال ۱۷۹۱ فرانسه وارد شد، لکن در عمل این قانون به صورت سازش و مصالحه‌های میان عقاید بکاریا و روش قرون وسطایی کیفرشناسی درآمد. قانون سال ۱۷۹۱ این دادرسی را ساده‌تر کرد و تأکید را بر نفس جرم گذاشت، بدین معنی که برای شخصی که برای اولین بار مرتکب جرم می‌شد و مجرم حرفه‌ای، مجازات واحدی در نظر گرفت ولی شخصیت مجرم را به کلی نادیده گرفته و هیچ‌گونه تفاوتی میان اشخاص صغیر، ناقص‌العقل و یا روان‌پزش از یک طرف، و افراد عادی از طرف دیگر، قائل نبود.

مکتب نئوکلاسیک^۴ این بحث را به میان کشید که نه تنها باید درجه مجازات با نوع جرم متناسب باشد، بلکه باید در عین حال مطابق با ساخت شخصیت مجرم تعیین گردد. با این‌که این نظر در قانون جزای اصلاح شده سال ۱۸۱۰ فرانسه گنجانده شد،

۱. Cesare Beccaria

۲. Condorcet

۳. در نظرات بعضی از علماء حقوق جزا و جرم‌شناسی عقاید بکاریا و پیروان او به عنوان مکتب کلاسیک معروف شده است.

۴. مکتب نئوکلاسیک به عقاید گیزو Guizot، روسی Rossi و پیروان آنها اطلاق می‌شود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب جرم‌شناسی سوژه بزهکاری، عباس قاقا‌هنده، نشر مهرکلام، چاپ دوم، ۱۳۹۸.

ولی در عمل شخصیت مجرم مورد توجه و عنایت قرار نگرفت.

از آنجایی که عقاید انسان دوستانه جدید فقط در طرز تفکر راجع به مسئله مجازات مجرمین تأثیر گذاشته بود، تصور ذهنی دیگری ضرورت داشت تا سبب بررسی واقع‌بینانه‌تر درباره مجرم گردد. پیدایش این نظر و تصور ذهنی با کشفیات علمی قرن هیجدهم که توسط اندیشمندانی از قبیل **لاوازیه**^۱، **دالتون**^۲ و **ووهلر**^۳ در زمینه علم شیمی صورت گرفته بود، تسریع شد. کشفیات این افراد و دیگران که بعداً صورت گرفت، سبب شد بسیاری از تصورات قبلی راجع به رفتار انسانی و جهان، متزلزل گردد. بررسی‌های علمی چشم‌اندازهای جدیدی را برای بشر گشود. رشته‌های جدید علم مورد مطالعه قرار گرفت. این دانش‌ها باعث شد که ظرایف فکر انسان و روابط اجتماعی بشر مورد بررسی قرار گیرد و با آنکه این پژوهش‌ها در اساس، متوجه مظاهر اجتماعی بود، بعداً به خود بشر، به عنوان جزئی از محیطی که در آن زندگی می‌کند، معطوف گردید. این عقاید که تا حدی به **سسله فیلیپ پینل**^۴ «آزادی‌بخش» دیوانگان، برانگیخته شده بود، باعث شد که مورل^۵ در سال ۱۸۵۷ چنین بیان کند که مجرم محصول «تورفتگی»^۶ و نقص فکری، جسمانی و اخلاقی است.

در این زمان عقیده ای نیرومند پدید آمد که به مفهوم حیات انسان و همین‌طور مفهوم بزهکاری، خصوصیت و شکل جدیدی داد. این عقیده نظریه تکامل چارلز داروین^۷ بود. برطبق این نظریه کنش‌های جسمانی و روانی از طریق سازگاری صریح با محیط به تدریج تکامل می‌یابد. یکی از متفرعات نظریه داروین آن بود که بشر از نزدیک با سایر حیوانات مربوط است و تحت تأثیر انگیزه‌های زیستی مشابه به حرکت در می‌آید. لازم به ذکر است که ذهن یک انسان عادی با ذهن یک حیوان فرق زیادی دارد، لکن مغز انسان و حیوان از لحاظ ساختمان اصلی و خصوصیات اساسی دارای

1. Lavoisier

2. Dalton

3. Wohler

4. Phillip Pinel

5. Morel

6. Introgression

7. Charles Darwin

عوامل مشترک ذهنی است. مقدر آن بود که این نظریات در زمانی که کلیه کسانی که در زمینه جرم‌شناسی دانش‌پژوهی می‌کردند در مقابل سدی از عقاید ثابت و محدود اجباراً متوقف شده بودند، تأثیر فوق‌العاده‌ای به جا گذارد. نظریه داروین یکی از برجسته‌ترین پزشکان و انسان‌شناسان را نیز که در زمینه جرم‌شناسی کار می‌کرد، تحت تأثیر قرار داد. این شخص جزاره‌لمبروزو^۱ (۱۸۳۶، ۱۹۰۹) پیشرو مؤسس تحقیق در جرم‌شناسی پزشکی^۲ بود. لمبروز کوشید تا مانند هربرت اسپنسر در فلسفه علمی، نظریه زیستی داروین را در مورد مجرم و «جرم» اعمال کند. در جزوه کوچکی تحت عنوان «مجرم از نظر انسان‌شناسی حقوقی و روانپزشکی» که در سال ۱۸۷۶ انتشار یافت، لمبروز اظهار داشته بود که رفتار مجرم معلول عوامل ارثی است، یعنی فرد بزه‌کار با آزادی اراده عمل نمی‌کند بلکه صرفاً طبیعت درونی خود را بروز می‌دهد. جزوه لمبروز بعدها تکمیل شد و به صورت یک کتاب سه جلدی درآمد.

با آن‌که ممکن است انسان با کشفیات و نتیجه‌گیری‌های لمبروزو مخالف باشد لکن حتی جدی‌ترین مخالفان او نیز باید قبول کنند که او اولین کوشش را برای تأسیس مرض‌شناسی علمی جزایی به عمل آورده، و این مهم فناناپذیر لمبروزو در پیشرفت دانش‌های جزایی است. یکی از نتایج مطالعات لمبروزو ایجاد این فکر بود که مطالعه روانپزشکی باید بر پایه روش‌های تجربی طبی مبتنی باشد و هر چند نظریه جانی بالفطره او امروز معتبر شناخته نمی‌شود ولی نباید فراموش کرد که او با مطالعات علمی خود درباره خصوصیات مجرم و علل جرم، سرآغاز درخشانی در زمینه جرم‌شناسی به وجود آورد. تحقیقات او شامل اندازه‌گیری اسکلت و اعضای بدن مجرمان متوفی و آزمایش مجرمین زنده از لحاظ فشار خون، واکنش‌های عاطفی، شنوایی، چشایی، بویایی و حتی رسم‌الخط آنها بود. بدین ترتیب لمبروزو روش علم انسان‌شناسی را در رشته روانپزشکی متداول کرد. در عصر کنونی این‌گونه مطالعات انسان‌شناسی راجع به مجرمین توسط ارنست هوتن^۳ و شلدون^۴ صورت گرفته و بدین وسیله نظریه «آمادگی

1. Cesare Lombroso
2. Medical Criminology
3. Ernest A. Hooton
4. W. H. Sheldon

قبلی برای ارتکاب جرم» را که لمبروزو به تصور آورده بود، دوباره احیاء کرده‌اند.

در این‌جا باید خاطر نشان ساخت که لمبروزو و پیروان او مدعی بودند که بین شکل بدن انسان و رفتار مجرمانه یک همبستگی مطلق وجود دارد. لکن همان‌گونه که هر کس که با کار تحقیق اساسی آشنا باشد می‌داند، برای آن که این گونه نتیجه‌گیری‌ها درست باشد نه تنها باید گروه مجرمین را مورد مطالعه قرار داد، هم‌چنین باید برای بازرسی نتایج تحقیق، درباره یک گروه غیرمجرم نیز بررسی انجام داد. مکتب لمبروزو این مطلب را مورد توجه قرار نداد، به علاوه این واقعیت را نیز مسکوت گذاشت که رفتار مجرمانه در افرادی هم که تیپ بدنی آنها با تپیی که از نظر پیروان لمبروزو مختص مجرمین است فرق دارد، دیده می‌شود. از طرف دیگر پیروان این مکتب نظریه خود را که هر تیپ خاص بدنی بالنفسه موجب نوع خاصی رفتار می‌شود، به اثبات نرساندند. با آنکه بعدها معلوم شد اطلاعات لمبروزو درباره خصوصیات بدنی مجرمین نادرست است و به هیچ‌وجه قطعیت ندارد، توصیف او از خصوصیات روانی که در مجرمین به‌ظهور می‌رسد (ناپایداری، عکس‌العمل‌های آنی، ضعف عواطف، خودخواهی، دروغ‌گویی، قمار و فقدان محدودیت) تا حد بیشتری به حقیقت نزدیک بود.

وقتی عقاید لمبروزو انتشار یافت سختی مورد انتقاد قرار گرفت و بحث‌های پرحرارتی را به وجود آورد. به علت بررسی‌های جدید و اطلاعات اضافی که فراهم آمده بود لمبروزو بالاخره درصدد تعدیل نظریات خود برآمد ولی جای تأسف است که اهمیتی که برای عقیده اصلی او، یعنی «جانی بالفطره» قائل شده بودند، سبب لوٹ این واقعیت شد که او اول کسی است که کوشید تا از طریق علمی مجرمین را طبقه‌بندی کند. به هر تقدیر نام لمبروزو مخصوصاً از جهت بی‌اعتبار ساختن این فرضیه که مجرم با آزادی اراده، مرتکب جرم می‌شود و از این رو بدون تردید مسئول عمل خویش است، در خاطرهای حفظ خواهد شد؛ به علاوه لمبروزو با پافشاری در این که شخصیت مجرمین مورد آزمایش قرار گیرد، راه را برای قبول این عقیده آماده ساخت که مجرم علت و جرم نتیجه و معلول است. لمبروزو متوجه شده بود که تحقیقات آتی باید بر

پایه جدیدی بنا شود و خود او پیکره و قالب این پایه را بنا کرد. عقاید او در فکر بسیاری از جامعه‌شناسان، روانپزشکان و حقوق‌دانان جدی و با علاقه، زمینه مساعدی برای رشد و توسعه پیدا کرد و نه تنها خود مجرم تحت آزمایش دقیق‌تر قرار گرفت، بلکه به طور کلی نظام زندان‌ها به شکل تازه‌ای مورد مطالعه واقع شدند.

در سال ۱۸۸۴ انریکو فری^۱ (۱۸۵۶، ۱۹۲۹) که قبلاً شاگرد لمبروزو بود، در کتاب خود «آدم‌کشی و جامعه‌شناسی کیفری» عوامل علم‌الاجتماعی از قبیل وضع صنعتی، اقتصادی، سیاسی، جوی و جغرافیایی، و همین‌طور عوامل دیگری را از قبیل نهاد خانواده مورد تأکید و توجه خاص قرار داد. او به این نتیجه رسید که هرگاه مردم و محیط آنها ثابت باقی بماند، میزان جرایم نیز صرف‌نظر از چگونگی روش‌های کیفری که اعمال می‌شود، تغییری نخواهند کرد (قانون اشباع جزایی). بدین ترتیب او توصیه می‌کرد که به جای مجازات‌ها باید اقداماتی که جنبه اجتماعی و تربیتی دارند و مانع ارتکاب جرم می‌شوند، از قبیل تهیه قوانین ازدواج و طلاق بهتر، ساعات کار کمتر و تعلیم و تربیت مناسب‌تر، صورت گیرند. نظریات دیگری که بسیار با عقاید فری هماهنگی دارد متعلق به «رافائله گاروفالو»^۲ (۱۸۵۲، ۱۹۷۳) است که رفتار مجرمانه را، به جای آن‌که از نظر جامعه‌شناسی یا علم تشریح مطالعه کند، از دیدگاه روانشناسی مورد بررسی قرار داد. او تأکید می‌کرد که باید شخصیت مجرم و شرایط موجود در زمان وقوع جرم مورد مطالعه قرار گیرد. از طرف دیگر مکتبی که به مکتب فرانسوی با «لیون» معروف شد، توجه خود را به عوامل جرم‌زای محیطی یا علم‌الاجتماعی معطوف می‌کرد و سردهسته این مکتب لاکاسانی^۳ (۱۸۴۳، ۱۹۲۴) بود که در پزشکی قانونی تخصص داشت.

با این مقدمات طبیعی بود که عقاید جدیدی که به وسیله مکاتب ایتالیایی و فرانسوی عنوان شده بوده اشاعه یافتند و سبب بروز مفاهیم جدید درباره مجرم و طرز رفتار با او شدند. به سال ۱۸۸۰ در آلمان امیل کراپلین^۴ روانپزشک جزوه‌ای به‌نام

1. Enrico Ferri
2. Raffaele Garofalo
3. A. Lacassagne
4. Emil Kraepelin

Pro Humanita DiE Abeschaffung Des Strafmasses انتشار داد که چون متضمن شعار^۱ بود، هیجان و جنبشی به وجود آورد.

نتیجه آن شد که سیاست انتقام‌جویی کنار گذاشته شود و روش دیگری برقرار گردد که هدف آن اصلاح حال مجرم است. به علاوه قرار شد که به جای مجازات‌های ثابت و یکنواخت، مجازات‌های غیرقطعی و غیرمعین برقرار گردد.

این عقیده جدید که در کیفرشناسی^۲ پیدا شده بود از طرف حقوق‌دانان نیز پذیرفته شد. در سال ۱۸۸۱ پروفسور فرانتز فون لیست^۳ (که یکی از شخصیت‌های بسیار برجسته در حقوق جزا و شهرتش در این رشته به اندازه شهرت پسر عموی او در موسیقی بود) و پروفسور آدولف دوچا^۴ نشریه‌ای را به نام «نشریه علم حقوق همگانی» تأسیس کردند. لیست با شوق جوانی فلسفه مکتب کلاسیک را در مورد جرم و راه علاج آن مورد انتقاد قرار داد. هدف اصلی مکتب «لیست» ارائه یک روش تحقیق درباره علل جرم، ضمن تأکید این مطلب بود که جرم را باید به عنوان یک پدیده اجتماعی، اخلاقی مورد بررسی قرار داد و مجازات را نیز از همین دیدگاه مطالعه کرد.

لیست به اتفاق «فن هامل»^۵ که اهل آمستردام بود و آدولف پرنس^۶ از بروکسل، در شب سال نو ۱۸۸۸ «انجمن بین‌المللی حقوق جزا»^۷ را تشکیل دادند.

«انجمن» مدعی بود که جرم و مجازات به همان اندازه که از نظر حقوقی مطالعه می‌شود باید از نظر شئون علم اجتماعی نیز مورد بررسی قرار گیرد. ریچارد فن کرافت^۸ اپینگ^۹ روانپزشک، آگاهی «لیست» را نسبت به رابطه نزدیک روانشناسی، روانپزشکی و حقوق جزا دقیق‌تر کرد. لیست عقیده داشت که قانونگذاری که می‌خواهد به ریشه جرایم دست یابد باید علاوه بر شناخت مظاهر جرم لایه‌های عمیق‌تر آن را نیز بشناسد.

۱. «به نفع بشریت»

2. Penology

3. Professor Franz Von Liszt

4. Professor Adolph Dochow

5. G. A. Von Hamel

6. Adolphe Prins

7. L'Union International de Droit P'enal

8. Richard Von Krafft-Ebing

بدون علت‌شناسی علمی جرم وجود فلسفه معقول بزهکاری غیرممکن است. کتاب درسی مهم او در زمینه حقوق جزای آلمان ابتدا در سال ۱۸۸۱ منتشر شد و با تجدیدنظرهای بعدی، اثری بی‌قیمت شد. این کتاب که به زبان‌های مختلف ترجمه و به میزان زیاد توزیع شده بود، شهرت لیست را در خارج آلمان نیز پراکنده ساخت. او را می‌توان به حق، مؤسسه مکتب آلمانی «جرم‌شناسی علم‌الاجتماعی» شناخت.^۱

در حدود بیست سال پس از طرح تقاضای کراپلین که حقوق جزا اصلاح شود، روانپزشکی جوان از «کلن» آلمان که گوستا و آشافنبرگ^۲ نام داشت، و قرار بود نفوذ فوق‌العاده‌ای در توسعه فلسفه بزهکاری داشته باشد، در صحنه ظاهر شد، او که به عنوان روانپزشکی در یکی از زندان‌های بزرگ خدمت می‌کرد در این مقام به کسب تجربیاتی پر ارزش نائل آمده بود و چون به عنوان متخصص در دعاوی جزایی نیز شرکت می‌کرد، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای جمع‌آوری کرده بود. آشافنبرگ می‌گفت بدون تردید تحولاتی که در حقوق جزا صورت می‌گرفت با پیشرفت‌هایی که در علم پزشکی و انسان‌شناسی انجام می‌پذیرفت، بستگی نزدیک داشت. او برای آنکه بحث و تحقیق را درباره علل جرم تشویق کند، در سال ۱۹۰۴ نشریه‌ای در زمینه روانشناسی کیفری و اصلاح حقوق جزا تأسیس کرد. انتشار این مجله در سال ۱۹۳۶، متوقف شد، زیرا در این سال آشافنبرگ که ۷۰ سال داشت مجبور شد به خاطر نازی‌ها آلمان را ترک کند. آخرین شماره این نشریه متضمن مقاله او تحت عنوان «نظری به گذشته و نگاهی به آینده» بود که در آن خاطرنشان شده بود که روانپزشکان باید سهم قاطعی در حل مشکل جرم به عهده داشته باشند. جای تأسف است که آشافنبرگ کشفیات روانی فروید را در تعلیل رفتار مجرمانه مورد استفاده قرار نداد زیرا اگر چنین کرده بود علم جرم‌شناسی پیشرفت فوق‌العاده می‌کرد.

کتاب چارلز گورینگ^۳ به نام «محکوم انگلیسی»^۴ متضمن مطالعات مفصل او درباره

۱. برای مطالعه بیشتر درباره توسعه و رشد حقوق جزا به فصل ۱۲ همین کتاب رجوع کنید.

2. Gustav Aschaffenburg

3. Charles Goring

4. The English Convict

۳۰۰۰ زندانی انگلیسی و به همین تعداد، افراد عادی بود. «گورینگ» نظریه لومبروزو را درباره «جانی بالفطره» مورد انتقاد بسیار شدید قرار داد و گفت: «ممکن است به طور اجتناب‌ناپذیر به این نتیجه برسیم که «تیپ» و نمونه‌ای که به لحاظ عوامل جسمانی مرتکب جرم شود وجود ندارد».

به تدریجی که آمد ملاحظه شد که هر چند مکتب کلاسیک، حقوق و آزادی‌های فرد را مورد تأیید و تأکید قرار می‌داد، عقیده داشت که باید درباره مجرمین مجازات‌های ثابت و یکنواخت اعمال گردد. مکتب نئوکلاسیک نظام کیفری را انعطاف بخشید و کودکان، افراد ناقص‌العقل، و روان پریشان را از مجازات معاف داشت و بالاخره مکتب لومبروزو رفتار مجرمین را بیشتر از لحاظ ساختمان جسمانی و تا حدی کمتر، از نظر ساختمان روانی آنان، توصیف و تبیین کرد ولی به تغییرات مشخصی در قوانین جزایی منجر نشد.

نکته جالب توجه آن است که تا چه حد نظر جرم‌شناسان اولیه یک جانبه بوده و به این نکته توجه نداشته‌اند که در ارتکاب جرم عوامل بسیار دخالت دارد. برداشت محدود آنها باعث شد که پیشرفت بشر در زمینه حل مشکلات علم اجتماعی و روانی اجتماع به تعویق افتد.

با ازدیاد جرم و بزهکاری در سی سال گذشته محققان بیش از پیش کوشش خود را معطوف شناخت علل جرم ساخته‌اند. لکن حتی در کشور آمریکا این تفحصات به نتیجه مطلوب نرسیده است، زیرا محققان می‌کوشند تا مجرم را از جامعه دور نگاه دارند.

کمتر برای درک شخصیت و رفتار مجرمین علاقه صرف می‌کنند. بدین ترتیب آنان توجه خود را در مسئله مجازات زندان متمرکز ساخته‌اند و این امر طبیعتاً سبب توسعه نظام عظیم زندانی‌ها شده است که تأکید آن بیشتر در نگاهداری و محافظت زندانیان است تا در علاج و تربیت مجدد آنان.

با این حال حتی در سال ۱۷۸۶ بنجامین راش^۱ «اولین روانپزشک آمریکا» در جلسه «انجمن فلسفه آمریکا» بیان داشت که عمل بزهکاری که مرتکب جرم می‌شود با یک

حالت خاص فکری ملازمه دارد. او همین بیان را مجدداً در سال ۱۸۱۰ که در دانشگاه پنسلوانیا در زمینه بررسی علم پزشکی قانونی سخنرانی‌هایی می‌کرد تکرار نمود. در سال ۱۸۳۸ آیواکری^۱ میان شخص مجرم و فرد دیوانه تمیز قائل شد.

جای تأسف است که مدت‌های مدید جرم‌شناسی کشور آمریکا راهی را که راش و روی گشوده بودند دنبال نکرد. در حدود پنجاه سال گذشت تا مجدداً علاقه‌ای نسبت به مطالعه رفتار مجرمانه در میان روانپزشکان آمریکا پدید آمد. در سال ۱۸۸۶ چارلز میل^۲ که اهل فیلادلفیا بود اظهار داشت که چون ارتکاب جرم در حقیقت نفی قانون است صحیح نیست که درباره آن نظریه‌ای بر پایه علم تشریح ساخته شود. افراد دیگری نیز در توسعه جرم‌شناسی آمریکا سهیم بوده‌اند، من جمله هامیلتون وی^۳ که پزشک دارالتأدیب المیرا^۴ بود، مکورن^۵ پزشک زندان دولتی ویسکانسین (۱۸۹۶) و جرج داوسن^۶ روانشناس که ضمن مطالعه دختران و پسران بزهکاری که در مرکز اصلاح و تربیت ایالت ماساچوست به سر می‌بردند، متوجه شد که بیش از ۳۰ درصد کودکان بزهکار نقص بینایی داشتند. فرانک لیدستون^۷ و یوجین تالبوت^۸ مغز قاتلین و سایر مجرمین را که در زندان دولتی «ایلی‌نوی در شهر جولیت» به سر می‌بردند مورد مطالعه قرار دادند.

کشفیات آنها در سال ۱۸۹۱ منتشر شد و بعداً نیز در جزوه‌ای که لیدستون به نام «بیماری‌های اجتماعی» (۱۹۰۴) نوشت انتشار یافت. او در این جزوه نشان داده بود که میان میزان هوش مجرم و آمادگی او برای ارتکاب جرم، و همین‌طور نوع جرایم ارتكابی او رابطه متقابلی وجود دارد. تالبوت هم در کتاب دیگری که بر پایه همین مطالعات قرار داشت به این عقیده رسید که مجرمین زودانگیز غالباً غیرقابل اصلاح و کودن هستند.

-
1. Isaac Ray
 2. Charles Mill
 3. Hamilton Wey
 4. Elmira Reformatory
 5. W. A. McCom
 6. George Dawson
 7. G. Frank Lydstone
 8. Eugene Talbot

در سال ۱۹۰۰ اگوست دراهمر^۱ راجع به مجرمین آمریکا از دیدگاه انسان‌شناسی و روان‌زیستی مطالعاتی انجام داد و در کتاب خود که «مجرم» نام داشت به این نتیجه رسید که هر چند در موارد بسیار عدم تعادلی در دستگاه اعصاب مجرمین دیده می‌شود که حاکی از عمومیت نقص جسمانی در میان آنان است ولی پدیده‌ای به عنوان «تیپ» و نمونه مجرم وجود ندارد. تحقیقات استانی‌هال^۲ نیز به همین اندازه اهمیت داشت و این حقیقت را روشن کرد که کودکان مجرم دارای منش عصبی هستند.

در سی سال گذشته سهم آمریکا در علم جرم‌شناسی بیش از پیش افزایش یافته است، مطلبی که تا حدی در این امر دخالت داشت محاکمه لئوپولد و لوب^۳ در سال

1. August Drahrs

2. G. Stanley Hall

۳. لئوپولد جوانی ۱۹ ساله بود که در دانشگاه شیکاگو به تحصیل علم حقوق اشتغال داشت و با لوب که ۱۸ سال داشت دوستی می‌کرد؟ خانواده این دو جوان از مهاجران یهودی آلمان و بسیار ثروتمند بودند و برای این دو همه نوع وسیله رفاه و تحصیل فراهم بود. هر دو دارای نبوغ ذاتی بودند و از بهترین شاگردان کلاس بودند. ولی عقاید خاصی روح آنان را احاطه کرده بود. تحت تأثیر افکار نتیجه خود را «ابر مرد» Superman می‌دانستند و رعایت اخلاقیات و قوانین را برای خود زائد می‌شمردند. چون از محیط خود خسته و کسل شده بودند، به دنبال هیجان، ابتدا به جلد زدن ساده دست زدند و آنگاه به فکر ارتکاب یک قل «کامل و بدون نقص» که به هیچ وجه کشف نشود افتادند. در ۲۱ مه سال ۱۹۲۴ اتومبیلی کرایه کرده با بی فرانکزر را که ۱۴ سال داشت دعوت به سواری کردند. بعد دهان او را محکم گرفته با تیشه‌ای سنگین جعبه‌اش را خورد نمودند. سپس جسد او را به باتلاقی برده مدتی سر را از آب نگهداشتند تا از مرگ او اطمینان حاصل کنند.

برای آن‌که قیافه‌اش شناخته نشود مقداری هم اسید به صورت او پاشیدند و بالأخره جنازه را در گوشه‌ای از باتلاق رها کردند. آنگاه با کمال خونسردی به یک رستوران رفته و غذا خوردند و بعد به خانه لئوپولد رفتند، ویسکی خوردند، ورق بازی کردند و آثار خود را از ماشین زائل نمودند. با تمام احتیاطی که این دو به عمل آورده بودند بالأخره پلیس موفق به کشف جنایت شد و محاکمه در ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۴ در شهر شیکاگو آغاز گشت. دفاع متهمین به عهده وکیل افسانه‌ای آمریکا کلارنس دارو Clarence Darrow، که تقریباً در همه مدافعات خود پیروز شده بود واگذار شد. دارو مدعی بود که لوب و لئوپولد روان پریش و از این جهت فاقد مسئولیت جزایی هستند و برای اثبات نظر خود عده‌ای روانپزشک و روانشناس را به دادگاه احضار کرده بود. دارو در آخرین دفاع خود که دو روز طول کشید به احساسات قاضی متوسل شد و بالأخره پس از نقل یکی از رباعیات عمر خیام دایر بر اهمیت عشق، از دادگاه خواست که از نفرت دوری کند، عشق خود را متوجه حال متهمان سازد و در مجازات^۴

۱۹۲۴ بود. در این محاکمه وکیل متهم از چند روانپزشک خواسته بود که دو مجرم جوان را مورد آزمایش قرار دهند. یکی از این روانپزشکان **ویلیام وایت**^۱ رئیس بیمارستان «سنت الیزابت» در واشنگتن بود و او راه را برای شناخت واقع بینانه مجرمین باز کرد. به علاوه می‌توان او را پیش‌کسوت جرم‌شناسی روانی در آمریکا دانست. تحقیقات روانپزشکان جنبه‌های جنسی آگاه و ناخودآگاه دعوای جزایی را روشن کرد و قضات را در شناخت صحیح متهمین یاری نمود.

از آن به بعد تحقیقات بسیار در زمینه جرایم جنسی به وسیله کارل بومن^۲ در کالیفرنیا و خود من در زندان سینگ‌سینگ، در مؤسسه روانپزشکی شهر نیویورک، در زمینه بزهکاری نوجوانان صورت گرفته است. **ویلیام هیلی**^۳ و **اگوستا بروئر**^۴ تحقیقاتی کردند که به شناخت بهتر رفتار مجرمانه منجر شد و تردیدی نیست که **اگوست**

→ آنها تخفیف دهد. ظاهراً دفاع داور کار خود را کرده بود زیرا با آنکه مردم به شدت طالب حکم اعدام قاتلین بودند دادگاه آنها را به زندان ابد محکوم کرد و هر دو به زندان منتقل شدند. لوب در زد و خوردی که به سال ۱۹۳۶ در زندان اتفاق افتاد به قتل رسید. لئوپولد پس از ۳۳ سال تحمل زندان به سال ۱۹۵۸ به طور مشروط آزاد شد. ضمناً یکی از روانپزشکان که برای اعطای آزادی مشروط مورد مشورت قرار گرفت **ایبراهمن نویسن** کتاب حاضر بود.

در زندان لئوپولد عمر دوباره یافته خود را صرف خدمت به جامعه کرد. روش تعلیم و تربیت زندان را مطالعه و اصلاح نمود. به تحصیل رادیولوژی و روانپزشکی پرداخت و سازمانی به نام «اداره تحقیقات جامعه‌شناسی» به منظور تحقیق و پیش‌بینی واکنش زندانیان در مقابل آزادی مشروط به وجود آورد. در دوران جنگ داوطلب شد تا داروهای ضد مالاریا را بر روی او آزمایش کنند. لئوپولد در زندان چند زبان جدید آموخت و به عضویت «انجمن تکنولوژیست‌های پزشکی آمریکا» در آمد. پس از آزادی از زندان در یک دهکده جذاب میان در آمریکای جنوبی شغلی بدست آورد و در آنجا بود تا چند سال پیش عمرش به پایان رسید.

ماجرای زندگی این دو قاتل در چند کتاب و دو فیلم سینما تشریح شده است. خود لئوپولد هم در کتابی به نام *Life Plus Ninety – Nine Years* که در سال ۱۹۵۸ انتشار یافت داستان زندگی و فعالیت سال‌های زندان خود را شرح داده است. برای کسب اطلاع بیشتر رجوع کنید. به *Rupert Furneaux, Courtroom U. S. A.2 (Penguin Books, 1963)*

1. William A. White
2. Karl Bowman
3. William Healy
4. Augusta Bronner

آیکه‌هورن^۱ که برای مطالعه و درک مشکلات کودکان بزه‌کار از روانکاری استفاده کرده، انگیزه مؤثری برای تحقیقات بعدی در این زمینه فراهم آورده است. کلینیک راهنمایی کودکان که به وسیله انجمن روانکاری وین تأسیس شد و تحت نظر آیکه‌هورن اداره می‌شد به مؤسسه و مرکز تعلیم و تربیت مجدد این گونه کودکان تبدیل شد.

در سال‌های اخیر شلدون والنور گلوئک^۲ مطالعات دامنه‌داری انجام داده، کوشیده‌اند تا پایه و ضابطه‌ای برای پیش‌بینی رفتار مجرمانه به وجود آورند و در نیوجرسی رالف برانکیل^۳ مدیریت یک مرکز تشخیص بیماری است که اختصاصاً برای مجرمین جوان تأسیس شده است.

مسلماً شرح تفصیلی کلیه تحقیقاتی که در زمینه جرم‌شناسی صورت گرفته ممکن نیست. در سال ۱۹۴۴ کتاب من راجع به رابطه رفتار مجرمانه با فکر بشر انتشار یافت. من پس از سال‌ها تحقیق مقدماتی در زمینه رفتار مجرمانه و بررسی وضع خانواده به عنوان یکی از منابع اصلی بزه‌کاری متوجه شدم که تنش‌های خانوادگی علت اصلی این نوع رفتار است و میان اختلالات روان‌تنی و هجوم رابطه نزدیکی وجود دارد.

البته باید از زحماتی نیز که سایر افراد من جمله اشخاص زیر در این زمینه متحمل شده‌اند قدرشناسی و تمجید کرد:

وینفرد اورهلسر^۴ (جانشین بسیار توانای دکتر وایت در بیمارستان سنت‌الیزابت که در زمینه روانپزشکی حقوقی فعالیتی زیادی داشته است)، گرگوری زیلبورگ^۵ (که با دکتر اورهلسر و با کمک انجمن روانپزشکی آمریکا رشته سخنرانی‌های موسوم به آیزالکری را به وجود آورد که هر سال به عنوان جایزه از برجسته‌ترین افراد صاحب‌نظر در رشته جرم‌شناسی برای ایراد سخنرانی دعوت به عمل می‌آورد)، فرانز الکساندر^۶ و

1. August Aichhorn
2. Sheldon and Eleanor Glueck
3. Ralph Brancale
4. Winfred Overholser
5. Gregory Zilboorg
6. Franz Alexander

هوگواستاب^۱، مانفرد گوتماخر^۲، بنجامین کارپمن^۳، کارل میننگر^۴ و برنارد گلوئیک^۵، و همین‌طور کسانی که در مطالعه جنبه‌های علم‌الاجتماعی جرم‌شناسی فعالیت زیاد داشته‌اند، از قبیل ساترلند^۶، تورستن سلین^۷ و پل تپن^۸، در زمینه جلوگیری از ارتکاب جرم آستین مکورمیک^۹، با اشتیاق تمام به تحقیق پرداخته است و در انگلستان ادوارد گلوور^{۱۰} و ملیتا اشمیده برگ^{۱۱} که اکنون در آمریکا سکونت دارد، در زمینه مرض‌شناسی جزایی تحقیقات دامنه‌داری انجام داده‌اند.

مسلماً سهم فروید در توسعه «مرض‌شناسی روانی» از همه بیشتر بوده است، مخصوصاً این عقیده او که انگیزش‌های ناخودآگاه سائق بیشتر اعمال ما است. این عقیده باعث شده است که مطالعات «روانکاوی» در «جرم‌شناسی روانپزشکی»^{۱۲} مورد استفاده قرار گیرد و این امر راه را برای درک بهتر فکر و عمل مجرمین باز کرده است. متأسفانه از آنجایی که فروید تمام کوشش خود را مصروف بررسی وجدان ناخودآگاه و اهمیت آن از نظر مرض‌شناس روانی افراد کرده بود، در طول سال‌های متمادی کار قابل ستایش خود، فرصتی برای مطالعه رفتار مجرمانه به طور اخص پیدا نکرد. لکن علیرغم این امر سال‌ها پیش، یعنی سال ۱۹۰۶، رساله‌ای نوشت و در آن تفاوت‌های نظری و عملی میان «روان‌نژدان» و «مجرمین» را مورد مطالعه قرار داد، و در سال ۱۹۱۵ در فصلی تحت عنوان «بعضی از نمونه‌های منشی که در روانکاوی مورد مشاهده قرار گرفته‌اند»^{۱۳} درباره بزهکاری به علت احساس گناه، مطالبی نوشت.

به‌طوری‌که از این بررسی مختصر تاریخی برمی‌آید، امروز جرم‌شناسی به علمی

-
1. Hugo Staub
 2. Manfred Guttmacher
 3. Benjamin Karpman
 4. Karl A. Menninger
 5. Bernard Glueck
 6. E. H. Sutherland
 7. Thorsten Sellin
 8. Paul Tappan
 9. Austin Mac Cormick
 10. Edward Glover
 11. Melita Schmideberg
 12. Neurosis
 13. Neurosis

تبدیل شده که شعب فرعی بسیار دارد و هدف هر یک از این شعب آن است که علل رفتار مجرمانه را بشناسد، تا بتواند در مقابل این نوع رفتار به طور واقع بینانه واکنش نشان دهد و مانع از ارتکاب آن شود چون غالب رفتارهای «مجرم» بین پرخاشگری‌های او است و از آنجا که فکر و رفتار بستگی نزدیک به یکدیگر دارد، بدیهی است که روانکاو و روانپزشک که به لحاظ حرفه خود با شخصیت و رفتار افراد تماس روزانه دارند، باید نقش عمده‌ای در حل معمای جرم به عهده داشته باشند. در این زمینه انجام آزمایش‌های روانپزشکی ضروری است زیرا که شناخت مجرم مستلزم ارزیابی شخصیت او و عوامل عاطفی است که در عمل مجرمانه او مؤثر است تا بتوان کشفیات در این باره را متوجه درمان مؤثر او ساخت.

در عین حال نباید تنها یک برداشت روانپزشکی وجود داشته باشد. رشته جرم‌شناسی پیچیده، و علل جرم، گوناگون است و وقتی در اعماق فکر بشر به جستجو پرداخته می‌شود تا انگیزش‌های آگاه و ناآگاه رفتار او، مخصوصاً جنبه‌هایی از آن را که باعث بزهکاری می‌شود تشخیص دهند، نباید عوامل علم الاجتماعی، انسان‌شناسی و زیستی از نظر دور نگه داشته شوند.

مجید یار^۱

عباس قاقاهنده^۲

1. majidyarcrime@gmail.com

2. abbas.ghagha313@gmail.com